

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب امام شناسی / جلد اول / قسمت چهارم: اختصاصات مخلصین، اثبات عصمت، مقامات فاطمه

بنت اسد علیها السلام، تولد علی علیه السلام...



[صفحه قبل](#)

ص 41

درس سوم: در امتیازات بندگان برگزیده خدا

ص 43

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدِ أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَخَاطِبًا بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ
عَدَدًا» [51]

انسان همانطوری که دارای اعضاء و جوارح مختلفی است، دارای غرائز و صفات متفاوتی است، مانند غضب و میل بطعام و دفاع از نفس و حبّ جاه و سایر لذائذ، و غریزه انتقام و عبودیت و ایثار و غیرها.

و معلوم است که هر يك از آنها را باید در جا و محل خود بکار بندد و باندازه معینی مصرف کند، و الا

موجب ضرر و چه بسا سبب هلاکت خواهد شد.

و این بعثت بکار نیستن دستگاه منظم کننده قوای عقل و ادراک است، مثلاً اگر شخصی در حال غذا خوردن بخواهد کاملاً از لذت غذا بدون حدّ معین و مقدار ثابتی بهرمنند گردد، مسلماً به علت تکثیر در اکل و شرب میمیرد، و اگر کسی در اعمال غریزه جنسی از عقل پیروی نکند، بسبب زیاده روی خود را از پای در آورده در آغوش مرگ محسبید.

یکی از غرائز حبّ بخدا و رسیدن بکمال اطمینان و کامیاب شدن از لقای

ص 44

خدا و وصول بمقام عزّ اوست، و تا انسان به این مطلوب نرسد آرام نمیگیرد، و برای وصول به این مقام نیاز بمجاهده با نفس امّاره دارد، یعنی در هر لحظه باید مراقب بوده، کاری خلاف رضای خدا از او سر نزند و کردارش صالح باشد.

[بازگشت به فهرست](#)

اخلاص در عمل صالح یگانه وسیله نیل بمقصود است.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» [521] در هر قدمی که برمدارد از تسویلات نفس و تزینات ابلیس روی گردانیده، دل بخدای خود بسپارد و خواطر شیطانی را از ضمیر خود بدور ریخته، نفس متحرک و مواج و مضطرب خود را بیاد خدا آرام کند.

این عمل احتیاج بمجاهده دارد، مجاهده با نفس و رسیدن بمنزل اخلاص، تا از مخلصین گردد، و در تمام کارها از عبادت و غیر آن در هیچ چیز غیر خدا را منظور و مقصود خود نداند، و صرفاً کردارش خالصاً لوجهه الکریم بوده باشد.

چون انسان در هیچ حال از تهاجم افکار و خیالات وارده در قلب خالی نیست، حتّی در حال سکوت و استراحت، خواطر بدون اختیار مانند سیل به دل انسان هجوم میآورند، و حتّی در حال خواب، خواطر از انسان دست برنمدارند؛

لذا برای سکون و آرامش دل باید با ذکر خدا و مجاهده بسیار قوی در مقابل هجوم خاطرات مقاومت نمود، و دل را از دستبرد آنان محفوظ نگاهداشت، و در هر لحظه از منویات شخصی دست برداشت، و اختیار و رضای حضرت باری تعالی را بر رضا و اختیار خود ترجیح داد.

اگر انسان بیاری و توفیق خدا در این مرحله ایستادگی بنماید، و مجاهده خود را ادامه بدهد کم کم

همه مراتب شخصیت طلبی و استکبار و استقلال منشی او خداحافظی نموده و میروند، و ذلّ عبودیت نسبت به ساحت حضرت معبود و روح خداتلّبی و نیاز و فقر بدرگاه او جانشین آن مگردد. از خودپرستی برون رفته خدایپرست مگردد و حقیقت عبودیت را در خود ملاحظه و مشاهده میکند، قلب او آرام مگیرد، و از نوسان و حرکت مایستد، و از اضطراب و آشفتگی به اطمینان و سکون رهبری میشود، وجودش و سرّش پاک و پاکیزه مگردد و خواطر شیطانی دیگر بدو راه پیدا نمکند، و سایر خواطر با اجازه او بدرون دل راه میابند، و بدون اجازه، حق ورود ندارند.

ص 45

چون دل در این هنگام بتمام معنی الکلمه پاکیزه شده و صیقلی بصیقل محبت و عبودیت شده است، لذا جمال و انوار الهی در او مشهود، و آئینه تمام نمای ذات و اسماء و صفات حضرت معبود مگردد، و این مقام مخلصین است که بسیار مقامی والا و ارجمند است.

[بازگشت به فهرست](#)

خصوصیات مخلصین در قرآن کریم: الف: عجز شیطان از اعوای آنها، ب: قدرت بر ستایش ذات مقدس الهی

بدانسان که شایسته اوست

طبق آیات قرآن این دسته دارای آثار و خصوصیات مختص بخود خواهند بود: اولاً شیطان و نفس اماره به آنها دسترسی ندارد، و از آنها کاملاً مأیوس است، و نمیتواند باندازه سر سوزنی در دل آنها رخنه نموده و اثری بگذارد

«وَأَعْوَبْتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» [53]

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَعْوَبْتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» [54]

خود شیطان در این حال اعتراف دارد که عاجزتر از آنستکه بتواند آنان را از راه منحرف بنماید، چون دل آنها محل خدا شده، و معلومست که شیطان قدرت غلبه و استیلا بر جایگاه خدا را ندارد. این چنین افراد دائماً در حرم خدا مصون و محفوظ از هر گناه فعلی و قولی و فکری و قلبی و سرّی، و نیز خالی از هر گونه خطا و اشتباه بوده، فعل آنان فعل حق، زبان آنان زبان حق، چشم آنان چشم حق، گوش آنان گوش حق، و بالأخره تمام کانون وجودی آنان متعلق بحضرت حق و خانه قلب و سرّ آنان در بسته به تسلیم خدای منان داده شده است.

و معلومست که واردات قلبیه آنان یازدن حق، بامر حق بوده، آنچه را که ضمیر آنان از عوالم بالا تلقی کند خواه بطور وحی و تشریح شریعت باشد، خواه بعنوان ادراک مطالب کلیه و علوم حقیقه، و

اطّلاع بر اسرار و مغیبات که شأن امام و اولیای خداست، در هر حال قلب آنان معصوم و عاری از هر گونه گناه و خطائی خواهد بود.

و ثانیاً چون فکر و سرّ آنان وسیع شده، و آنان از تمام مراحل هستی عبور نموده و متحقق بذات حق شده‌اند، لذا میتوانند خدا را چنانکه شاید و باید حمد و ستایش کنند، ستایشی که لایق ذات مقدس اوست.

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» [55]

ص 46

چون هر موجودی که بخواهد خدا را حمد کند باندازه استعداد و ظرفیت و بقدر فکر خود و علم خود حضرت معبود را مستاید.

حضرت حق بالاتر از مقدار و اندازه علم و ظرفیت وجودی اوست، لذا هیچ موجودی نمیتواند آنطور که باید خدا را حمد کند، و لذا با ستایش باید تسبیح را توأم نمود، یعنی در عین آنکه تو را حمد میکنیم و بتمام مراتب جمال و کمال مستائیم، تو را منزّه و مقدس و پاکتر از این مدانیم که این ستایش ما سزاوار مقام عز و جلال و عظمت تو باشد.

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ - سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ - «وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ» [56]

رعد آسمان و فرشتگان، از خوف خدا و کوچکی آنان در برابر عظمت آن حضرت پیوسته با ستایش خود، تسبیح و تنزیه میکنند.

«وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَعْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» [57]

تمام موجودات بدون استثناء با ستایش و تمجید خود، اعتراف بعدم وصول حمد و ستایش، بساحت قدس او را دارند، و لذا با حمد خود تنزیه و تقدیس نموده، ذات مقدس او را از این گونه ستایشها بالاتر و منزهتر مستایند.

اما بندگان مخلص خدا که هیچ جنبه هستی بخود در آنها مشهود نیست، بلکه هستی آنان هستی حق شده است، و قلب آنان عرش و کرسی آن حضرت است، آنان میتوانند خدا را چنانکه شاید بستایند و در حقیقت خدا ستاینده خود بوده است.

و این تقریب منافاتی با جمله **ما عرفناك حق معرفتك** ندارد، زیرا مفاد این جمله، عرض ذلّ و فقر در عالم امکان و کثرت است، و مفاد **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ**، تحقق فنای حقیقی در تمام مراتب اسماء و صفات و ذات حضرت احدیت است که در آن مقام فنای مطلق،

مختصر شائبه هستی و اظهار آنانیت نمودن، کفر و شرک بوده و از ساحت اخلاص مخلصین بسی دور است.

[بازگشت به فهرست](#)

ج: معافیت از سؤال و حساب و حشر و عرض و کتاب و میزان

و ثالثاً برای آنان مؤاخذه و بازخواستی نیست، و سؤال و کتابی ندارند،

ص 47

سؤال قبر، و نکیر و منکر، و حشر و عرض، و کتاب و میزان، و صراط برای آنان نیست

«فَانَّهُمْ لَمَحْضَرُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ» [58]

تمام افراد انسان در پیشگاه عدل خدا حاضر شوند و مورد عرض و سؤال قرار گیرند، مگر بندگان مخلص خدا که آنها از سؤال و عرض، بسبب مجاهدات نفسانی و اخلاص در عمل و قول و فکر و سرّ از محل مؤاخذه و سؤال عبور نموده و در جایگاه والای مخلصین در حرم خدا وارد شده و در آنجا آرمیده‌اند.

و در حقیقت، موجودی که وجود خود را تسلیم نموده و چیزی برای او نمانده است، دیگر چگونه حضور یابد، و مورد سؤال واقع شود.

سؤال و کتاب برای کسانی است که در آنها شوائبی از ربوبیت بوده، و اعمالی طبق این شوائب از آنها سر زده است، ولی آنکه در او غیر از حقیقت عبودیت محضه چیزی نمانده است، و تمام مراتب وجودی او بأعلى الكلمه ندا بر فقر و نیاز و ذل عبودیت منماید، چگونه حضور و سؤال درباره او متصور است.

این بندگان مرگ ندارند و همیشه بحیات حق زنده و جاویدند، چون وجه الله شده، و نماینده و نشان دهنده خدایند، و معلومست که هلاکت و بوار در مراحل است که هستی، غیر هستی حق و غیر وجه او باشد.

«و يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَعَرَعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ» [59]

«و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ» [60]

وقتیکه در صور دمیده شود تمام موجوداتی که در زمین و آسمانند، از شدت ترس و وحشت هلاک میشوند، مگر افرادی را که خدا بخواهد.

در این دو آیه ملاحظه میشود که خداوند یکدسته را استثناء نموده است: آنهاییکه مورد مشیت خدا واقع شده، و خدا نمخواهد هلاک شوند برای آنان ترس و هلاکتی نیست. از طرف دیگر مبینیم که خداوند مفرماید تمام موجودات غیر از وجه خدا همه و همه بدون استثناء هلاک خواهند شد.

ص 48

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» [61]

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ بَقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» [62]

تمام موجوداتی که در روی زمین زیست میکنند فانی و هلاک میشوند، مگر وجه الله که در آن فنا و زوالی نیست.

از ملاحظه این دو آیه با دو آیه سابق الذکر بدست میآید که همان افرادی را که خدا میخواهد، و بواسطه نفخ در صور نمیرند، کسانی هستند که وجه الله شده و نمایش دهنده خدا به تمام معنی گشته‌اند، یعنی اولیای خدا و مقربین درگاه او مرگ ندارند.

و با انضمام این نتیجه به آیه سابق که فرمود: «فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»، استفاده میشود که بندگان مخلص خدا نه سئوال و کتابی دارند، و نه مرگ و انعدامی، بلکه پیوسته آنها بحیات حق ابدأ سرمداً زنده خواهند بود.

[بازگشت به فهرست](#)

د: پاداش و جزای مخلصین در مقابل عمل نموده و بیحد و حصر است

رابعاً خداوند علی اعلی، برای بندگان مخلص خود جزائی محدود و معین قرار نداده است، چون هر چه از بهشت و نعمتهای بهشتی به آنها بدهد، کمتر از مقام و منزلت آنهاست، بلکه جزای آنها خود ذات احدیت و مشاهده انوار جمال اوست و بس.

«وَمَا تُجْرَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» [63]

مزد و جزای آنها بیحد و بحساب بوده، چون آنها از نفس و عالم مقدار عبور کرده و به دریای عظمت و جلال رسیده‌اند، لذا نفس تحقق در آن مقام جزای لامتناهی و بی عد و حد آنان خواهد بود.

باری از این آیاتی که درباره مخلصین و مقام و منزلت آنان ذکر شد، استفاده میشود که مخلصین از بندگان خدا من جمیع الوجوه غیر از سایر بندگانند، آنان مصون بصیانت حضرت ذوالجلال بوده، و هیچ

آفتی از گناه و معصیت که لازمه سیطره شیطان و نفس اماره است در آنها نیست.

و این معنی عصمت از گناه است که خداوند در قرآن مجید مفرماید: ما که حضرت یوسف را از ابتلای بگناه با زلیخا حفظ کردیم، بعثت آن بود که او از

ص 49

بندگان مخلصین ما بود

«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» [64]

پس هر که بمقام و مرتبه مخلصین برسد، از هر گونه زشتی و منکری در حفظ و امان الهی است، و علاوه چون حیات آنها حیات حق شده و از عالم مقدار عبور کرده‌اند، و خواطر مغیره و مبدله نفس دیگر در آنها وجود ندارد، بنابراین در تلقی معارف الهیه و علوم کلیه و حفظ و تبلیغ و تحویل نیز دارای مقام عصمت، و مصون بصیانت حضرت احدیت خواهند بود.

[بازگشت به فهرست](#)

استفاده تمام مراتب سه‌گانه عصمت برای پیام آوران الهی از آیه مبارکه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا

من ارتضی من رسول

از آیه مبارکه ای که در مطلع گفتار قرائنشده متوان تمام مراتب سه گانه عصمت را در فرستادگان خدا که برای هدایت و ارشاد مردم مبعوث شده‌اند استفاده نمود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»

خداوند عالم غیب است و از این علم غیب خود بکسی اطلاع نمدهد مگر به آن فرستادگانی که مورد رضای او واقع شوند، یعنی من جمیع الجهات از نقطه نظر فعل و صفت، از نقطه نظر ملکات و عقائد، و از نقطه نظر صفات نفسیه و روحیه مورد رضای حضرت او قرار گیرند، کسانی که بمرحله عبودیت محضه نائل آمده، از خودپسندگی و خودبینی در جمیع مراحل بیرون آمده، خداپسند و خدایین شده اند.

چون معلومست که تا انسان باین سر منزل نرسد مورد ارتضای مطلق پروردگار واقع نخواهد شد [65] و این همان مرتبه مخلصین است، در اینصورت خداوند پرده و

ص 50

حجاب قلبی او را بکنار زده و از علم غیب خود باو مفرماند، و از آنچه از دستبرد تمام افراد جن و

انس و ملک خارج است او را آگاه و مطلع مگرداند.

البته چون علم غیب خود را بدون تغییر و تبدیل و بدون کم و کاست به او مفهماند، بنابراین قلب او باید در مقام عصمت خدا و مصونیت حضرت او واقع شود، و گرنه در تلقی آن علم غیب از خود تصرفاتی نموده و در اخذ آن دچار انحراف و تبدیل واقع خواهد شد، و این مرحله عصمت در تلقی معارف حقه است.

«فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَ مِّن خَلْفِهِ رَصَدًا لِّيَعْلَمَ أَن قَد أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَالِدِهِمْ وَ أَحصى كُلَّ شَيْئٍ عَدَاً» [66]

و نیز پس از تلقی صحیح، چون قلب او صافی است، و از دستبرد شیطان خارج شده است، لذا آن معارف و علوم کلیه را همانطور که اخذ نموده، در خود نگاهداشته و تحویل میدهد، و این مرحله عصمت در تبلیغ و رسانیدن احکام و معارف است.

خداوند از جلو و عقب در اطراف و جوانب قلب او پاسبانانی مگمارد، و رصد مگذارد تا القاء آت جنّی و انسی در او اثر نکنند، و وساوس نفس و ابلیس در او راه نیابند، و این همان مصونیت الهی است. چون اگر او را بخود واگذارد، و از حمایت و حفظ او دستبردارد، مواجه با هزاران آفت خواهد شد، آن قلب از جمیع شرور محفوظ است، از «شَرِّ الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»، و از «شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقَ»، و از «شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» نه سحری میتواند در او کار کند، و نه طلسمی، و نه قدرت نفس اماره موجود شریری، ابد در او اثری نمگذارد.

اگر تمام مخلوقات مجتمع شوند، و دستبندستیکدیگر داده بخواهند او را از روبه و مقصد خود بازدارند، یا بر خلاف علوم کلیه و معارف حقه در او تصرفی کنند، یا در معلومات و ادراکات او تغییری دهند، نمیتوانند، چون قلب مؤمن در تحت مصونیت و رصد خداوندی قرار گرفته، و خدا از جلو و از عقب برای حفظ و حراست او موکلینی را تعیین فرموده است، برای آنکه او را حفظ کنند، و این برای آنستکه آنها رسالات و احکام خدا را درست و صحیح ابلاغ نموده، و از وظیفه خود

ص 51

تجاوز و تخطی نکنند، و خداوند بتمام امور آنها احاطه کامل داشته و از جزئیات و کلیات جریان آنها مطلع است.

این مرحله عصمت در تبلیغ و تحویل است، و اما مرحله عصمت از معصیت نیز بتقریب سابق از مدلول آیه خارج نیست، و آن اینکه اگر رسولی گناه کند با فعل خود ترخیص آنرا اعلام نموده، و چون با قول خود حرمت آنرا اعلام نموده است، لذا دعوت بمتناقضین نموده و متناقضین حق نیست، بلکه یکطرف مسلم باطل است و رسول خدا که قلبش از دستبرد شیطان خارج است، پیوسته متحقق

بحقّ بوده و خواهد بود.

در سوره مریم این حقیقت را ملائکه وحی به پیغمبر عرضه مدارند که:

«وَمَا نَنْتَظِرُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» [67]

خداوند ما را به امر خود بسوی تو ای پیغمبر نازل فرموده، ما از خود هیچ دخل و تصرفی نداریم، آنچه در بین دو دست و در مقابل ماست، و آنچه در عقب سر ماست، و آنچه در بین این دو مرحله است، همه اختصاص بخدا داشته، و در آن تاثیر و دخالتی از موجود دگر نیست، و خداوند در حفظ این معنی دچار نسیان و فراموشی، و در نتیجه اشتباه و خطا نمگردد.

مطالبی که ذکر شد عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام و حتی خاصان و مقربان درگاه خود را از اولیای خود بطور عموم، در تمام مراحل ثابت می‌نماید

[بازگشت به فهرست](#)

مقام امیرالمؤمنین علیه السلام

اما درباره امیرالمؤمنین علیه السلام که معلوم است سررشته دار معارف حقه و صاحب لوای حمد و پیشقدم در مراحل توحید بوده اند، خداوند آن حضرت را در خانه خود و حرم خود در کعبه دنیا آورد بعد از آنکه نور مقدّس او را از آدم تا حضرت ابوطالب، در اصلاّب نسلا بعد نسل حفظ فرمود. نام مبارکش علیّ، کنیه‌اش ابوالحسن، پدرش حضرت ابو طالب فرزند عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بود، و ابو طالب برادر اعیانی حضرت عبدالله والد رسول الله بود، بنابراین آن حضرت ابن عم اعیانی رسول خدا بوده

ص 52

و نسبت او و حضرت رسول در جدّشان حضرت عبدالمطلب مجتمع میگردد.

ابوطالب از بزرگان مکه و خدمتگزاران برسول خدا بود، و از آن حضرت بسیار حمایت میکرد، بطوریکه تا در قید حیات بود کسی از مشرکین قریش نتوانست به آن حضرت آسیبی وارد کند، سه سال آن حضرت و سایر بنی هاشم را در شعبی که معروف به شعب ابوطالب است در مکه حفظ و حراست نمود، و بتمام معنی فدوی و حامی رسول الله بود، تا هنگامیکه از دنیا رخت بریست، دست تجاوز و تجاسر مشرکین به رسول خدا باز شد و پیغمبر اکرم ناچار از هجرت به مدینه گردید.

حضرت ابوطالب از مؤمنین واقعی، و مسلمین حقیقی برسول خدا بود [68] و اشعاریکه در مدح آن حضرت سروده بسیار، و در کتب احادیث و تواریخ ثبت است، لکن بعللی که عمده آن حفظ و حراست از حضرت رسول الله بوده، ایمان خود را از قریش کتمان ننمود و حضرت رسول بسیار او را

دوست داشتند و به او پدر خطاب میکردند.

[بازگشت به فهرست](#)

در احوالات حضرت فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام

نام مادرش فاطمه، دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است، و چون اسد برادر عبدالمطلب است لذا ابوطالب و فاطمه پسر عمو و دختر عمو بوده اند.

حضرت فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین از زنان بزرگوار اسلام است، و اول زنیست که بعد از حضرت خدیجه ایمان آورد و بحضرت رسول بسیار محبت منمود، حضرت او را مادر خطاب میکردند، و چون بمدینه هجرت نمودند بدون فاصله با پای برهنه حافیة بمدینه هجرت نمود.

ابن جوزی مگوید: وَ هِيَ أَوْلُ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ مَاشِيَةً حَافِيَةً وَ هِيَ أَوْلُ مَرَأَةٍ بَايَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمَكَّةَ بَعْدَ خَدِيجَةَ [69]

ابن صباغ مالکی مگوید: فاطمه بنت اسد برسول خدا ایمان آورد و با حضرتش بمدینه هجرت نمود، چون در مدینه رحلت نمود پیغمبر اکرم او را در پیراهن

ص 53

خودشان کفن نمودند و دستور دادند که اسامه بن زید و ابو ایوب انصاری قبر او را حفر کنند. چون حفر نموده بموضع لحد رسیدند، خود رسول الله در قبر پائین رفته و لحد او را با دست مبارک خود حفر کردند، و خاک لحد را با دست خود بیرون ریختند، چون از کار حفر فارغ شدند، خود در درون قبر به پشت خوابیدند، و گفتند:

اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ آسَدٍ وَ لِقِنِّهَا حُجَّتْهَا وَ وَسَّعْ عَلَيْهَا مُدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ الْآنبيَاءِ الَّذِينَ مِن قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ [70]

خداست که زنده میکند و ممیراند و اوست که ابا نممیرد.

بار پروردگار من، مادرم فاطمه بنت اسد را مورد مغفرت خود قرار داده، و حجت او را بزبان او القاء بفرما، و قبر را بر او وسیع گردان بحق فرستاده ات و پیامبرت محمد و پیامبرانی که قبل از من آمده اند، تو ارحم الراحمین هستی.

اصحاب به حضرت عرضه داشتند [71] یا رسول الله ما دیدیم تو را که در این عمل با فاطمه کاری کردی که با هیچکس قبل از او نموده بودی، پیراهن خود را کفن او نمودی، و لحد او را خود کندی، و در قبر او خوابیدی، و دعا برای او نمودی.

حضرت فرمودند من پیراهن خود را باو پوشانیدم تا خدا از لباسهای بهشتی در بر او کند، و در قبر او خوابیدم تا فشار قبر بر او آسان گردد، فاطمه در رعایت امر من و مراقبت و حمایت من بهترین خلق بود بعد از ابوطالب سلام الله علیهما [72]

سیط ابن جوزی گوید که: وفات فاطمه بنت اسد در سنه چهارم از هجرت بوده است. [73]
از ابو طالب و فاطمه بنت اسد چهار پسر بوجود آمد که بترتیب طالب و عقیل و جعفر و علی نام داشتند، و سن هر يك با دیگری بترتیب ده سال فاصله داشت و يك

ص 54

دختر بنام فاخته که لقبش ام هانی بوده است [74]

جای تردید نیست که علی علیه السلام در جوف کعبه خانه خدا متولد شد حمیری سید اسمعیل بن محمد می گوید:

وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَ أَمِينِهِ	وَالْبَيْتِ حَيْثُ فِئَانُهُ وَ الْمَسْجِدِ
بَيْضَاءُ طَاهِرَةً النَّيَّابِ كَرِيمَةً	طَابَتْ وَ طَابَ وَلِيدُهَا وَ الْمَوْلُودُ
فِي لَيْلَةٍ غَابَتْ نُجُوسٌ نُجُومِهَا	وَ بَدَّتْ مَعَ الْقَمَرِ الْمُئَبَّرِ الْأَسْعَدُ
مَا لَفَّ فِي خَرَقِ الْقَوَائِلِ مِثْلُهُ	إِلَّا ابْنُ أَمِينَةِ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا [75]

فاطمه بنت اسد علی را زائید در حرم خدا و محل امن و امان الهی، در بیت الله که ساحت حرم و مسجد الحرام است.

فاطمه زنی پارسا و روشندل و پاکدامن و بزرگوار-پاک و پاکیزه بود هم خودش و هم فرزند مولودش و هم محل تولد مولودش.

در شبی این مولود مبارک را زائید که ستارگان نحسش همه غائب شده بودند و فاطمه با آن ماه منیر تابناک سعد و سعادت بدرخشید.

هیچگاه چشم و روزگار ندیده که مانند این مولود مسعود را دست قابلها در پارچه‌های بیچند، مگر پسر آمنه: پیامبر اکرم محمد را.

و نیز در این باره عبد الباقي عمر می گوید:

أَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعُلَى رُفِعَا بَطْنِ مَكَّةَ وَسَطُ الْبَيْتِ إِذْ وُضِعَا [76]

تو همان علی بلند مقامی هستی، که در بطن مکه در وسط بیتخدا که بزمین نهاده شدی، از فراز رفعت و بلندی هم گذشتی و بر فوق علو و رفعت ترفیع یافتی.

حاکم نیشابوری گوید: لَمْ يُوَلَدْ فِي حَوْفِ الْكَعْبَةِ قَبْلَ عَلِيٍّ وَ لَا بَعْدَهُ مَوْلُودٌ سِوَاهُ إِكْرَامًا لَهُ وَ إِجْلًا لَا لِمَحَلِّهِ در جوف خانه کعبه هیچ مولودی غیر از علی متولد نشد، نه قبل از علی و نه بعد از

علی، و این بجهت اکرام و عنایتی است که خدا

ص 55

باو داشته و بعثت جلال و عظمتی است که در مقام او مرعی داشته است و نیز ابن صباغ مالکی گوید: **وُلِدَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ الْمُشْرِفَةِ بِدَاخِلِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ الثَّلَاثِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ اللَّهِ الْأَصَمِّ، رَجَبِ الْقَرْدِ سَنَةَ ثَلَاثِينَ مِنْ عَامِ الْفِيلِ، قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً، وَقَبْلَ الْبَعَثِ بِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، وَقَبْلَ عَشْرِ سِنِينَ، وَ لَمْ يُوَلَدْ فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ، قَبْلَهُ أَحَدٌ سِوَاهُ، وَ هِيَ فَضِيلَةٌ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا إِجْلَالًا لَهُ وَ إِعْلَانًا لِمَرْتَبَتِهِ وَ إِظْهَارًا لِتَكْرِمَتِهِ، وَ كَانَ عَلِيُّ هَاشِمِيًّا مِنْ هَاشِمِيِّينَ وَ أَوَّلُ مَنْ وُلِدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ** [77]

علی علیه السلام در جوف خانه خدا، و داخل بیت الله الحرام در مکه مکرمه متولد شد، در روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال قبل از عام الفیل، و قبل از بعثت رسول خدا به ده سال، و قبل از هجرت رسول خدا به بیست و سه سال.

متولد نشده است کسی قبل از علی در خانه خدا، و این فضیلتی که خداوند آن حضرت را بدو اختصاص داده است بجهت جلال و عظمت مرتبه و بلندی و رفعت مقام، و نشان دادن شان و قدر آنحضرت است و علی اولین هاشمی است که از دو هاشمی متولد شده است [78] چون مادر او پدر او هر دو هاشمی بوده و قبل از او و برادرانش چنین هاشمی پا بعرضه وجود نگذاشت [79]

[بازگشت به فهرست](#)

کیفیت ولادت امیرالمؤمنین در کعبه

اما در کیفیت ولادتش وارد است که چون درد زائیدن، مادرش فاطمه را گرفت، فاطمه بخانه خدا پناه آورده، با ابتهال پردههای خانه را گرفت، و تقاضای سهولت زائیدن نمود، و نظری به آسمان افکند و گفت:

ص 56

ای پروردگار من، من بتو ایمان آورده ام! و بهر پیغمبری را که فرستادهای! و بهر کتابی که نازل فرمودهای! و تصدیق نموده ام بفرمایشات ابراهیم خلیل که این خانه را بنا کرده است! بارالها بحق این خانه، و بحق بنا کننده این خانه، و بحق این فرزندی که در شکم دارم و مونس من است، و با من سخن مگوید، و یقین دارم که از آیات عظمت و جلال توست، اینکه آسان کنی بر من ولادت مرا.

عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعب که شاهد قضیه بودند مگویند: دیدیم که دیوار خانه (در موضح مستجار) شکافته شد و فاطمه از آن داخل بیت شد، و از دیده نهان گردیده و شکاف خانه بهم آمد، و هر چه ما خواستیم در خانه را بگشائیم و از حال فاطمه اطلاع حاصل کنیم میسر نشد، دانستیم که این یکی از آیات و اسرار خداست.

این قضیه در مکه انتشار پیدا کرد، و زنها با یکدیگر از این خبر گفتگو میکردند تا پس از سه روز همان نقطه از دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد فرزند خود علی را بر روی دست گرفته بخود مبالید و فخر منمود، و میگفت: کیست مانند من که چنین پسری در داخل کعبه بزاید [80].

و اما آنچه ابن صباغ مالکی از کتاب مناقب لابی العالی الفقیه المالکی نقل میکند، آنستکه: از حضرت علی بن الحسین نقل است روزی در خدمت پدرم حسین بن علی نشسته بودیم، و جماعتی از زنان در آنجا مجتمع بودند یکی از آنها بسوی ما روی آورد، من به او گفتم خدا تو را رحمت کند! که هستی؟ گفتم من زبده دختر عجلان از بنی ساعده هستم.

گفتم: آیا مطلبی داری؟ و میخواهی ما را از آن اطلاع دهی؟

گفت: آری سوگند بخدا، ام عماره دختر عبادة بن فضلة بن مالك بن عجلان ساعدی مرا خبر داد که روزی در میان زنان عرب بودیم که ابوطالب با حال اندوه و حزن بسوی ما آمد، من باو گفتم: چرا اینطور پریشانی؟

گفت: چون فاطمه بنت اسد در شدت درد زاییدن گرفتار است.

پس ابوطالب دست فاطمه را گرفته و بکعبه آورد و او را در داخل کعبه جای داد و گفت همین جا بنام خدا بنشین! ناگهان یکمرتبه او را درد سختی گرفت و

ص 57

طفل نظیف و پاکی را که پاکیزه تر از او ندیده بودیم متولد شد او را ابوطالب علی نام گذارده و درباره او شعری سرود:

سَمِيئَةُ بَعْلِي كَيْ يَدُومَ لَهُ عِزُّ الْعُلُوِّ وَ عِزُّ الْفَخْرِ آدُومَهُ

من او را علی نامیدم برای آنکه عزت بلندی مقام و عزت فخر بطور مداوم و جاودان برای او باشد، و در اینحال پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و از کعبه علی و مادرش فاطمه را بخانه مادرش بردند.

حضرت سجاد مفرماید: سوگند بخدا که من هیچگاه چیز خوبی را نشنیده بودم مگر آنکه این خبر از بهترین و خوبترین آنها بود [81]

شیخ سلیمان قندوزی از کتاب «مودة القربی» از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده است که،

فاطمه بنت اسد میل داشت اسم این فرزند را اسد بنام پدر خودش بگذارد، و حضرت ابوطالب بدین اسم راضی نبود و بفاطمه گفت: بیا با هم در شب تاریکی از کوه ابوقیس بالا رویم و خداوند آفریننده جهان را بخوانیم، شاید خودش ما را از اسم این فرزند آگاهی دهد.

چون شب فرا رسید هر دو از منزل خارج شده و از کوه ابوقیس بالا رفتند و هر دو خدا را خواندند و ابوطالب این ابیات را انشاء کرد:

يَا رَبِّ يَا دَا الْعَسَقِ الدَّجِيِّ وَ الْعَلَقِ الْمُبْتَلَجِ الْمُصِيِّ
بَيْنَ لَنَا عَن أَمْرِكَ الْمَقْضِيِّ بِمَا نُسَمِّي ذَلِكَ الصَّيِّ

ای پروردگار من! ای صاحب این شب تاریک! ای صاحب صبح روشن! از امر خود که در قضای تو گذشته است ما را واقف گردان که نام این پسر را چه بگذاریم؟

در این حال صدای خش خشی بالای سر آنها در آسمان پیدا شد، ابوطالب سر خود را بلند کرد، دید لوحی سبزفام است مثل زبرجد، و در او چهار سطر نوشته، با دو دست او را گرفته و او را محکم بسینه خود چسبانید در روی آن نوشته بود:

ص 58

حُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الرَّكِيِّ وَ الطَّاهِرِ الْمُنْتَجَبِ الرَّضِيِّ
وَ إِسْمُهُ مِنْ قَاهِرٍ عَلِيٍّ عَلِيٌّ أَشْتَقُّ مِنَ الْعَلِيِّ

من شما دو نفر را اختصاص دادم بیک فرزند پاکیزه و طاهر و اختیار شده و پسندیده و اسم او را از مقام رفیع و با عظمت علی گذاردم، که مشتق از اسم خودم علی است، ابوطالب بسیار مسرور شد و سجده نمود و ده شتر عقیقه کرد، و این لوح را در خانه کعبه آویزان نمود، و بنی هاشم باو فخر منمودند تا در زمان هشام بن عبدالملک که حجاج با ابن زبیر نبرد کرد غائب شد. [82]

[بازگشت به فهرست](#)

[دنباله متن](#)

جستجو

فهرست موضوعی

فهرست کتابها

صفحه اول پایگاه

پاورقی

[51] سوره جن: 72 - آیه 26 - 28

[52] سوره كهف: 18 - آیه 110

[53] سوره حجر: 15 - آیه 40

[54] سوره ص: 38 - آیه 83

[55] سوره صافات: 37 - آیه 160

[56] سوره رعد: 13 - آیه 13

[57] سوره اسراء: 17 آیه 44

[58] سوره صافات: 37 - آیه 128

[59] سوره نمل، 27 - آیه 87

[60] سوره زمر: 39 - آیه 68

[61] سوره قصص: 28 - آیه 88

[62] سوره الرحمن: 55 - آیه 27

[63] سوره صافات: 37 - آیه 40

[64] سوره یوسف: 12 - آیه 24

[65] در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چطور در اینجا مراد از ارتضاء ارتضای مطلق است ولی در آیه مبارکه 28 از سوره انبیاء: **«و لا یشفعون الا لمن ارتضی»**، مراد از ارتضاء ارتضای در دین و عقیده است، جواب آنستکه چون شفاعت راجع باهل معصیت است، آنهم معاصی کبیره، بدلیل آیه 32 از سوره و النجم: **«لیجزی الذین اساءوا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنى، الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللثم»**، افرادی را که فقط از گناه کبیره اجتناب کنند آنها را محسن شمرده است، و پیغمبر فرموده است شفاعت برای محسنین نیست: **شفاعتی لاهل الکبائر من امتی فاما المحسنون فما علیهم من سبیل**، و در سوره نساء آیه 30 وارد است که: **«ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم»**، بنابراین نفس اجتناب از کبائر خود بخود مکفّر سیئات و معاصی صغیره است، روی این زمینه مراد از ارتضاء در آیه شفاعت بمناسبت حکم و موضوع حتما باید ارتضاء در دین و عقیده باشد نه ارتضاء در سر و ذات و عمل، زیرا کسیکه ذاتش و سرش مورد ارتضاء واقع شود، دیگر درباره او شفاعت معنی ندارد و مؤید این معنی روایاتیست که از حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده است و در آنها ارتضاء در آیه شفاعت را بارتضاء در دین تفسیر نموده‌اند (جلد اول از تفسیر المیزان ص 171 بعد و جلد هفتم در سوره انبیاء در آیه 28 روایاتیست که بر مقصود دلالت دارد) آن آیه ارتضاء در مورد علم غیب بمناسبت حکم و موضوع، باطلاق خود باقی است. در مورد شفاعت باز بمناسبت حکم و موضوع فقط اطلاق در مورد دین و عقیده خواهد داشت.

[66] سوره جن: 72 - آیه 28

[67] سوره مریم: 19 آیه 64

- [68] رجوع شود بکتاب مؤمن قریش تألیف خنیزی و کتاب الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابیطالب تألیف فخار بن سعد بن فخار موسوی حائری و او از ابن ادریس حلی روایت میکند و محقق حلی از او روایت منماید و نیز رجوع بشود بکتاب «ابوطالب حامی الرسول و ناصره» تألیف علامه نجم الدین شریف عسکری
- [69] ذیل صفحه 13 از «فصول المهمه» ابن صباغ، و «تذکره سبط» ابن جوزی ص 6
- [70] «فصول المهمه» ص 13
- [71] ابن اثیر ذیل کلام ابن صباغ را در ج 5 ص 517 از اسد الغابة نقل میکند
- [72] تا اینجا کلام ابن صباغ بود
- [73] «تذکره الخواص» ص 6
- [74] «فصول المهمه» ابن صباغ نقلاً عن ضیاء الدین ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب «مناقب» خود
- [75] دیوان حمیری ص 155. مؤلف دیوان مگوید تخریح ابن ابیات از «اعیان الشیعه» ج 12 ص 240 و «مناقب» ج 2 ص 175 و «دلائل الصدق» ج 2 ص 328 است
- [76] تعلیقه اشعار حمیری در دیوان حمیری ص 155
- [77] فصول المهمه ص 12 و نیز ابن اثیر در «اسد الغابة» ج 4 ص 16 گفته است که و هو اول هاشمی ولد بین هاشمیین
- [78] علی امیرالمؤمنین علیه السلام اول هاشمی متولد از هاشمیین نیستند چون برادر بزرگترشان دارای این صفت بود لذا در ترجمه اصلاح شده است.
- [79] در کتاب الغدیر ج 6 از ص 21 تا ص 38 روایات وارده در ولادت حضرت را در جوف کعبه با مدارک آنها و نام علمائی را از اهل تسنن که آنها را در کتب خود ضبط نموده اند و شعرائی که در این باره قصائدی سروده اند با شعر آنان ذکر نموده است
- [80] «غایة المرام» ص 13 از کتاب «امالی» شیخ طوسی
- [81] «فصول المهمه» ص 12 و «غایة المرام» ص 13 از طریق عامه از کتاب «مناقب» ابن مغازلی شافعی نقل کرده است.
- [82] «ینایع المودة» ص 255

[بازگشت به فهرست](#)

[دنباله متن](#)

کلیه حقوق، محفوظ و متعلق به موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام است.

info@maarefislam.com